

بسم الله الرحمن الرحيم

«الهی انطقنی بالهدی و الهمنی التقوی»

در کربلا هر چیزی بود حقیقت بود. یعنی دیگر از این بالاتر نمی‌شود مثل یک محصلی که فیزیک و ریاضی و شیمی و ورزش و اخلاقش بیست است. نوزده و نیم ندارد. خداوند می‌فرماید: کارهایی که من می‌کنم نمره نوزده و نیم نیست. همه احسن است. «أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» (سجده/7) هرچه آفریدم نمره بیست است. «أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ» (تین/4) در ساختن بشر بهترین ساختمان‌ها را به شما دادیم. «أَحْسَنَ الْقَصَصِ» (یوسف/3) قصه‌های قرآن بهترین قصه است. در قرآن کلمه «أحسن» زیاد است. می‌گوید: کارهای ما أحسن است. بعد می‌گوید: دیدی کارهای من احسن است، می‌خواهم تو هم احسن باشی. «فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (زمر/18) حرف‌ها را گوش بدهید ببینید چه کسی بهترین است. «يَقُولُوا أَلَيْسَ هِيَ أَحْسَنُ» (اسراء/53) می‌خواهی کلمه بگویی، بهترین را بگویی. چه دارم می‌گویم؟ در قرآن کلمه أحسن زیاد است، یعنی بهترین، چند آیه داریم خدا می‌گوید: کارهای من بهترین است. چند آیه داریم می‌گوید: می‌خواهم کارهای شما هم بهترین باشد. حالا این را با کلمه أحسن می‌شود پیدا کرد.

1- توصیه عملی در عرصه کربلا

مثلاً توحید در کربلا؛ امام حسین فرمود: «لا معبود سواک» هیچ موجودی لیاقت بندگی ندارد جز تو. فقط بندگی تو، ما می‌گوییم خدا، به غیر خدا هم می‌گوییم. قرآن یک آیه دارد می‌گوید: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» (یوسف/106) اکثر مؤمنین رگ شرک هم دارند. ایمان دارد اما صد در صد خالص نیست، رگ شرک هم درونش است. ما گاهی وقت‌ها متوسل که می‌شویم لا به لای توسل ما رگ شرک پیدا می‌شود، ایمان دارد اما... مثلاً فکر می‌کنیم ما جوک می‌گوییم، می‌خندند. خیلی وقت‌ها همین جوک را کسی نقل می‌کند و هیچ‌کس نمی‌خندد. قرآن می‌گوید: خنده‌ها دست من است. «وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكٌ» (نجم/43) نمی‌گوید: «أَنَّهُ اضْحَكٌ»، «أَنَّهُ هُوَ» یعنی من می‌خندانم و من می‌گریانم. تمام حرف‌هایی که آقای کوثری خدمت امام در حسینیه جماران می‌زد و روضه می‌خواند، همان حرف‌ها را من می‌زنم اما او که می‌خواند می‌گریند، من می‌خوانم کسی گریه نمی‌کند. یک چیزی را من می‌گویم می‌خندید، شما نقل می‌کنید کسی نمی‌خندد. «وَأَنَّهُ» این «لا معبود سواک»، «الهی بیدک لا بید غیرک زیادتى و نقصى» مثلاً دختر فکر می‌کند که اگر لیسانس باشد، حتماً خوشبخت است. ما چقدر آدم تحصیل کرده داریم که هزار تا مشکل دارند. فکر می‌کنیم اگر فلانی پول داشته باشد وضعش خوب است ما پولدارهایی داریم که غرق در مشکل هستند. فکر می‌کند اگر با فلان مورد ازدواج کند خوشبخت است. ازدواج می‌کند می‌بیند اوه چه گرفتاری‌هایی دارد. این «لا معبود سواک» یعنی فقط خدا. این اوج توحید است.

اوج نبوت؛ «أسیر بسیرة جدی» امام حسین فرمود: خط من خط پیغمبر است. یعنی نبوت در من مجسم می‌شود. بالاترین درجه ایمان یقین است. یقین به کسی می‌گویند که آب در دلش تکان نمی‌خورد. اگر شما در دستت طلا باشد و همه بگویند: سفال است، سفال است. اگر همه دنیا هم شعار بدهند، شما خودت می‌دانی طلاست. آرامش دارید! بر عکس اگر در دستت سفال

باشد و همه بگویند: طلاست. خودت که می‌دانی سفال است. یقین معنایش این است که اگر آدم به جایی برسد که شعارها و موج‌ها او را تکان ندهد. نقل شد دکتر بهشتی به امام گفت: مردم به من می‌گویند: مرگ بر بهشتی، من چه کنم؟ امام فرمود: چه صدایی می‌آید؟ بهشتی گوش داد و گفت: مردم پشت دیوار حسینیه‌ی جماران می‌گویند: روح منی خمینی، بت شکنی خمینی! امام فرمود: آقای بهشتی مردم دنیا پشت این دیوار بگویند: زنده باد یا مردم دنیا پشت این دیوار بگویند: مرده باد، من شک نمی‌کنم. من به یقین رسیدم. این یقین یعنی انسان ببیند. انسان وقتی به یقین رسید حرف هیچکس را نمی‌تواند گوش بدهد. اگر شما ماه را دیدی فردا عید فطر است. مراجع بگویند: ثابت نشده. دفتر مقام معظم رهبری هنوز اطلاعیه نداده است. وقتی شما با چشمت ماه را دیدی نباید منتظر مراجع باشی. با چشمت دیدی! یقین یعنی انسان ببیند. ما الآن علم داریم، یقین نداریم.

سؤال: آیا مرده گاز می‌گیرد؟ نه. لگد می‌زند؟ نه. نیشگون می‌گیرد؟ نه. مرده نه لگد می‌زند، نه گاز می‌گیرد، نه نیشگون می‌گیرد. امشب تا صبح کنار این مرده بخواب. نه نه نه! می‌ترسد. می‌دانیم مرده کاری ندارد ولی باز هم می‌ترسیم. یعنی چه؟ یعنی علم داریم و یقین نداریم. اما اگر به مرده شور گفتند: کنار مرده بخواب، سرش را روی شکم مرده می‌گذارد و راحت می‌خوابد. مرده شور هم می‌داند مرده کار ندارد، ما می‌دانیم منتهی دو تا می‌دانیم است. ما می‌دانیم پوست است، او می‌داند به یقین رسیده است.

2- باور و یقین اصحاب امام حسین علیه‌السلام

در کربلا یقین بود. علی اکبر به امام حسین گفت: «هذا جدی رسول الله» این جد من پیغمبر است. اصلاً پیغمبر را دید. هذا یعنی این را دارم می‌بینم. به اینجا رسیده بودند. مسأله شهادت به این درجه. یکوقت امام در پیامش فرمود: اگر خمینی تنها هم بماند سر آشتی با آمریکا نخواهم داشت. حتی اگر روی کره زمین من تنها باشم. این یقین است. یقین نایاب است. خیلی‌ها پول دارند. سواد دارند، ماشین و خانه و اسم و رسم دارند، اما یقین خیلی کم است. حدیث داریم «مَا أُوتِيَ النَّاسُ أَقْلَ مِنَ الْيَقِينِ» (کافی، ج 2، ص 52) هیچ چیزی به اندازه یقین کم داده نشده است. شب جمعه است و اینجا خانه خداست. خدایا به آبروی امام حسین و اصحابش این کمالاتی که اصحاب امام حسین داشتند را به ما هم مرحمت بفرما.

مسأله دیگر نماز است. در تاریخ نماز، نمازی نداشتیم که دو رکعت همراه با سی تا تیر باشد. سی تا تیر برای دو رکعت. بعد ما نماز می‌خوانیم ولی نماز را دوست هم داریم؟ امام حسین فرمود: عصر تا سوعا که حمله شد، امام حسین فرمود: بروید به اینها بگویید فردا. امشب شب عاشورا است «انِ احبُّ الصَّلَاةِ» من نماز را دوست دارم. ما نماز را می‌خوانیم ولی دوست نداریم. الآن اگر یک مرجع تقلید بگوید: لازم نیست نماز صبح بخوانید. می‌گوید: ای قربان این آقا بروم. این آقای خوبی است. می‌گوید: نماز صبح واجب نیست. نماز را دوست داشته باشیم. نماز می‌خوانیم چون واجب است. چون واجب است می‌خوانیم. گاهی وقت‌ها یک کسی درس می‌خواند ولی درس را دوست ندارد. می‌خواهد نمره بگیرد، لذا فقط شب امتحان مطالعه می‌کند. این علم را دوست ندارد، مدرک را دوست دارد. مدرک نباشد درس نمی‌خواند. علاقه به نماز «انِ احبُّ الصَّلَاةِ».

جهاد؛ در تاریخ جنگ زیاد بوده است اما جنگی که یک سرش شش ماهه باشد علی اصغر و یک سرش حبیب بن مظاهر باشد. یک لشکر از شش ماه تا هفتاد، هشتاد سال. یک ارتش این چنینی استثنایی است.

حق الناس، دیشب عرض کردم زمین کربلا را خرید و فرمود: نمی‌خواهم خون من در زمین مردم ریخته شود. نمی‌خواهم زوارهای من پایشان را در زمین غصبی بگذارند.

3- یکسان بودن آزاد و برده در نزد امام حسین علیه‌السلام

عدالت، حرّ و برده نزد او یکسان بود. همانطور که بالای سر علی اکبر آمد بالای سر آن برده هم رفت. یکسان، اینها نیست، الآن غذایی که ما می‌خوریم شما سراغ دارید حتی در جمهوری اسلامی که یک وزیر، یک مدیر کل و یک استاندار با چای ریزش چای بخورد؟ با سرایدار چای بخورد؟ اینطور نیست. گفتن اینها آسان است. این خیلی مهم است.

حق تبلیغ؛ امام حسین روز عاشورا سه تا سخنرانی کرد. عفو؛ نمونه بخشش، حر را بخشید. عذرخواهی و توبه او را قبول کرد. حق آزادی، شب عاشورا فرمود: تاریک است. هرکدام می‌خواهید بروید، بروید. اینها سر و کارشان با من است. شما مجبور نباشید، می‌خواهید بروید از تاریکی شب استفاده کنید و بروید. منتهی کسی نرفت، این آزادی در شبی که انسان به لشگر نیاز دارد، لشگر را آزاد بگذارد و بگوید: می‌خواهی بروی برو!

کرامت؛ امام حسین وقتی نزدیک کربلا رسید، به اصحابش گفت: مقداری آب ذخیره کنید الآن لشگر حر می‌آید و حر هم آن زمان طرفدار یزید بود و طرفدار ابن زیاد بود. لشگر حر می‌آیند جلوی ما را می‌گیرند، هم حر تشنه است، هم لشگر و هم اسب‌های آنها، کسی آب ذخیره کند برای اسب دشمنش، آخر اینها خیلی مهم است. آب ذخیره کنی برای اسب‌های دشمنان. یک چیزی ما می‌گوییم. این چیزها جای دیگر نیست.

حق قرآن؛ اینکه سر امام حسین بالای نیزه قرآن خواند، یعنی سرم از تنم جدا می‌شود ولی سرم از قرآن جدا نمی‌شود. چه کسی تا حالا سر نیزه قرآن خوانده است؟ چه کسی تا حالا برای اسب دشمنش آب ذخیره کرده است؟ حق رضایت، «رضاً برضاک» ممکن است کسی یک سختی را تحمل کند، تسلیم است ولی راضی نیست. این «رضاً برضاک» یعنی من راضی هستم. من راضی هستم، این خیلی مهم است.

4- وفاداری و اطاعات‌پذیری اصحاب امام حسین علیه‌السلام

حق اطاعت؛ یکی از یاران امام حسین که روی زمین افتاد، امام حسین (ع) بالای سرش آمد و پرسید: «أرضیتَ أُنّی» هدفم این است که تو از من راضی باشی. یکبار در حرم امام رضا (ع) بودم یکی از علما آمد برود گفت: آقای قرائتی چند سال هست طلبه هستی؟ گفتم: من از پانزده سالگی، الآن بالای نیم قرن هست که طلبه هستم. گفت: امیرالمؤمنین یارانش را می‌دید لذت می‌برد. تو که آخوند هستی شده یک وقت حضرت مهدی به تو نگاه کند و لذت ببرد؟ امام زمان از تو راضی است؟ این را گفت و رفت و ما هم منقلب شدیم. گاهی وقت‌ها آدم فکر می‌کند آدم خوبی است. یک امتحان‌هایی پیش می‌آید می‌بیند آه من خیلی آدم بدی هستم. باور نمی‌کردم من اینقدر پست باشم!

یکبار در حرم امام رضا کسی بغل من نشست و گفت: حاج آقا این پول را به فقیر بده. گفتم: من زوار هستم و فقیر نمی‌شناسم خودتان بدهید و این پول را هم تا کرده بود و آبی بود. قصه با کم و زیادش برای سی سال پیش است. دوباره شروع به دعا خواندن کردیم، لحظاتی گذشت و گفت: حاج آقا. گفتم: بله. گفت: این پول را به فقیر بدهید. گفتم: شما یکبار دیگر هم گفتی. من زوار هستم، غریب هستم و کسی را نمی‌شناسم. باز شروع به دعا خواندن کردیم. گفت: حاج آقا، گفتم: بله. گفت: این پول

را به فقیر بدهید. بار سوم حالم گرفته شد و گفتم: پدر جان... این پول را تا کرده بود و آبی بود به اندازه یک فندق و بادام. آن زمان بیست تومانی آبی بود. گفتم: یک بیست تومانی تا کردی و سه بار حواس مرا پرت کردی. گفت: حاج آقا بیست تومان نیست، هزار تومان است. تا دیدم هزار تومان است، هزار تومان سی سال پیش ارزش داشت. تا دیدم هزار تومان است آرام شدم. بعد فهمیدم امام رضا عجب سیلی به من زد. می‌خواست بگوید: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ... أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» بیست تومان بود غیظ کردی و هزار تومان بود آرام شدی. خیلی از خودم خجالت کشیدم. قرآن را کنار گذاشتم و به امام رضا گفتم: متشکر دریافت شد. می‌خواستی یک چیزی به من بفهمانی. فهماندی دریافت شد! گاهی انسان یک صحنه‌هایی پیش می‌آید می‌بیند پوک است. اسمش گنده است.

گره در عربی شش لقب دارد. هم هره یعنی گره، هم سنور یعنی گره، شش اسم دارد ولی خودش یک قران نمی‌ارزد. گاهی انسان لقب‌های بزرگی دارد. به قول این آقا به من می‌گوید: علامه، علامه لقب بزرگی است ولی حضرت عباسی این است. اینکه انسان واقع ببیند. خودمان را قیاس کنیم ببینیم آیا از خدا راضی هستیم؟ قرآن انتقاد می‌کند می‌گوید: مردم وضعشان خوب می‌شود می‌گویند: «رَبِّي أَكْرَمَنِي» (فجر/15) وضعشان بد می‌شود می‌گویند: «رَبِّي أَهَانَنِي» (فجر/16) «كَلَّا» اینطور نیست. «كَلَّا بَلْ لَا تَكْرُمُونَ الْيَتِيمَ» (فجر/17) پارسال به تو دادیم، به یتیم ندادی. امسال باغت را سوزاندیم. روایات زیادی داریم «مَا تَلَفَ» بعضی حدیث‌ها «مَا هَلَكَ» بعضی حدیث‌ها «مَا ضَاعَ» شایع نشد، نابود نشد، تلف نشد مالی «مَا ضَاعَ مَالٌ فِي بَرٍّ وَلَا بَحْرٍ إِلَّا بِتَرْكِ الزَّكَاةِ» در انتخاب همسر ملاک ما چیست؟ در انتخاب شغل ملاک ما چیست؟ خوب...

5- مسابقه اصحاب امام حسین در باری و فداکاری

سبقت در کربلا بود. در قرآن آیاتی داریم سبقت بگیرید. «فَاسْتَبِقُوا» (بقره/148) سبقت بگیر «سَارِعُوا» (آل عمران/133) سرعت بگیر. «سَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ» (آل عمران/114) «سارعون، سارعوا، فاستبقوا» آیاتی داریم می‌گوید: عجله کن، در نماز می‌گوییم: «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ» یعنی بشتاب. عجله کن. در کربلا عجله بود. امام حسین قبل از جوان‌های بنی هاشم اول علی اکبر را به جبهه فرستاد. گفت: اگر شهادت هست اول پسر خودم شهید شود. سبقت، داریم نماز جمعه که اذان گفته شد، به طرف نماز جمعه بدوید. نمی‌گوید: بروید. «فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ» (جمعه/9) نمی‌گوید: «فَاذْهَبُوا»، «فَاسْعَوْا» بدو، ما باید سبقت بگیریم. ثواب نماز جماعت، ثواب صف اول بیش از صف دوم است. برای اینکه صف اولی‌ها چند ثانیه سبقت گرفتند. در قرآن آیه‌ای داریم می‌گوید: کسانی که قبل از فتح مکه کمک اسلام کردند مقامشان بیش از کسانی است که بعد از فتح مکه کمک کردند. آنها که قبل از انقلاب، انقلابی بودند. آنهایی که از قدیم انقلابی بودند، این مهم است. سبقت!

وقف در کربلا بود. امام حسین همه چیزش را وقف کرد. وقف کار خوبی است. وقف موقت را دائمی می‌کند. فرد را جمع می‌کند. الآن این مسجد را چه کسی ساخته است؟ مسجدهای دیگر را چه کسی ساخته است؟ چه زمانی چه کسانی ساختند؟ هرکس می‌تواند یک چیزی را وقف کند، وقف کند. فایده کربلا این است که می‌گوییم: امام حسین همه چیزش را داد. طفل و جوان و برادر و پسر. شما اگر دخترهایت را شوهر دادی، پسرهایت را هم داماد کردی، الحمدلله، دارند بخورند. نیازی به ارث شما ندارند. تا زنده هستید یک مشکل مملکت و جامعه را حل کنید. کجا مسجد ندارد، کجا برق ندارد. کدام دختر جهازه ندارد. کدام پسر می‌خواهد درس بخواند پول کتاب ندارد. یک مشکلی را حل کنید. وصیت نکنید بعد از شما انجام بدهند.

یک کسی وصیت کرد یک انبار خرما داشت به فقرا دادند. حضرت یکی از این خرماها دست گرفت، اینطور که در ذهن من است. فرمود: اگر یک خرما را با دست خودش داده بود، ارزشش بیش از این بود که یک انبار خرما را بعد از مرگش بدهد. من شما را نمی‌شناسم و کسی به من نگفته این حرف‌ها را بزنم. ولی جامعه الآن به خصوص با این گرانی و تورم و مشکلاتی که هست، خیلی فقیرها هستند که ماه می‌آید و می‌رود لب به میوه نمی‌زنند و خجالت از زن و بچه می‌کشند. هرکدام می‌توانید کمک کنید، کمک کنید. امام حسین برای اسب دشمنش آب ذخیره کرد. آنوقت ما برای مؤمن فقیر نباید یک چیزی ذخیره کنیم؟ روضه می‌آییم برای همین است. بیاییم ببینیم آنها چه کردند، ما یک کمی به آنها نزدیک شویم.

6- اگر دین ندارید، آزاده باشید

در مورد ناموس؛ آخرین کلمه‌ای که امام حسین در گودی قتلگاه فرمود، این بود. وقتی در گودی قتلگاه افتاد، دید رو به خیمه‌ها رفتند، با همان بن صدایی که داشت فرمود: تا من زنده هستم، چه کار به ناموس من دارید؟ اگر دین هم ندارید، مرد باشید. زن و بچه من چه گناهی کرده‌اند؟ دفاع از ناموس کرد. این دکتر بهشتی را شما می‌شناسید. یک شوهر خواهر داشت او هم از علمای اصفهان بود. آن عالم اصفهانی دو تا از پسرهایش هم شهید شد، یک پسرهایش هم امام جمعه موقت اصفهان بود. ما با این امام جمعه موقت اصفهان ده، پانزده سال هم درس بودیم. ایشان می‌رود که به کربلا برود با جمعی از اصفهانی‌ها، از کرمانشاه رد می‌شوند، می‌روند قصر شیرین، رئیس گمرک می‌گوید: من می‌خواهم خانمت را ببینم، می‌گوید: چرا؟ می‌گوید: می‌خواهم عکس خانمت را دیدم، خود خانمت را هم ببینم که این خانم همان است یا نه؟ نکند این عکس را بزنی و یک خانم دیگر را ببری؟ می‌گوید: اگر یک چنین سوء ظنی داری یک خانم بیاید تطبیق بدهد. یک خانم بیاید خانم مرا ببیند. گفت: نه، من خودم می‌خواهم خانم تو را ببینم. این هم آیت الله بود، سید بود. شوهر همشهری دکتر بهشتی بود. به غیرتش برخورد و گفت: من نمی‌گذارم شما خانم مرا ببینی. گفت: من هم نمی‌گذارم بروی کربلا. باقی حاجی‌ها زنشان را نشان دادند و کربلا رفتند. ایشان سه روز در قصر شیرین ایستاد و دید نه، این رئیس گمرک پایش را در یک کفش کرده که نمی‌گذارم. از همان دور گفت: «السلام علیک یا ایا عبدالله» از قصر شیرین به کرمانشان خانه شهید آیت الله اشرفی برگشت. گفت: زود برگشتی؟ گفت: اصلاً کربلا نرفتم. یک چنین صحنه‌ای پیش آمد و برگشتم. به اصفهان برگشت و آن آقایانی که به کربلا رفتند، جمعی به اصفهان برگشتند و به خانه ایشان آمدند و گفتند: آیت الله بهشتی! ما آمدیم یک معامله بکنیم. همه ما ثواب کربلای رفته را به تو می‌دهیم. تو ثواب کربلای... کمک کنید... رفته را به ما بده. حالا کربلا امام حسین چه متوجه اینها کرده که کربلا این باشد که ناموست در اختیار چشم دیگران باشد. آن هم چشم‌های هرز! نگاه کردن به زن اگر روی غرض باشد مشکل دارد. بنابراین این...

تا اینجا آدم بقیه‌اش را هم بگویم. من عرض کردم این عالم ربانی شوهر همشهری دکتر بهشتی دو تا پسرهایش هم شهید شد. یکی از پسرهایش هم امام جمعه موقت اصفهان بود و ما با ایشان ده پانزده سال رفیق بودیم. به من می‌گفت: ساعت آخر عمر پدرم بالای سر پدرم بودم. دقیقه آخر نفس آخر را که کشید، ساعت را دیدم و نوشتم: مثلاً دوشنبه 2:20 دقیقه بعد از نصف شب. دقیقه عمر پدرم را نوشتم و در جیبم گذاشتم. چون از علمای اصفهان بود، جمعیتی جمع شد و تشییع جنازه مهمی شد و کفن و دفن و ختم و مراحل که تمام شد بعد از مدتی جوانی سراغ من آمد. گفت: شما آقازاده آیت الله بهشتی هستی؟ گفتم: بله.

گفت: پدر شما یک چنین ساعتی و یک چنین دقیقه‌ای جان داد؟ من مچش را گرفتم. گفتم: شما که باشی؟ چون آن دقیقه در اتاق من و پدرم بودیم. احدی نبود و دقیقه‌اش را نوشتم و در جیب من است. شما از کجا می‌گویید: دوشنبه 20:20 دقیقه بعد از نصف شب؟ بگو که هستی. گفت: والله من یک آدم عادی هستم. گفت: نه باید بگویی که هستی. گفت: من خواب دیدم، در عالم خواب به حرم امام رضا رفتم. وارد حرم که شدم دیدم امام رضا دارد بیرون می‌رود. گفتم: آقا کجا می‌روی ما زیارت آمدیم. فرمود: آیت الله بهستی، حاج آقا مصطفی از علمای اصفهان الآن دقیقه آخر عمرش است. هرکس با اخلاص و با تقوا زیارت بیاید دقیقه آخر بازدید او می‌روم. من الآن بازدید آقای بهستی می‌روم. می‌گفت: من نمی‌دانستم بهستی کیست. از خواب بیدار شدم و چراغ را روشن کردم، این جوان می‌گفت: نوشتم حاج آقا مصطفی بهستی از علمای اصفهان دوشنبه 20:20 دقیقه بعد از نصف شب! جوان کاغذش را بیرون آورد و این آقا زاده هم امام جمعه موقت کاغذش را بیرون آورد. دو تا کاغذ مثل هم بودند. اگر زوار مخلص باشد یک سلام از راه دور هم بکنی قبول است. امام حسین به اینها فهماند که زیارت با گناه ارزش ندارد.

7- اوج اخلاص در جانفشانی اصحاب امام حسین علیه السلام

حدیث داریم هر سبحان الله یک درخت به درخت‌ها اضافه می‌شود. یکی گفت: پس باغ ما، بهشت ما خیلی درخت دارد. فرمود: بله، گاهی هم می‌فرستید و اینها را می‌سوزانید. آنچه به کارها رنگ می‌دهد اخلاص است. در قرآن خیلی گفته: فی سبیل الله! عید قربان بود، یک کسی به من تلفن کرد. امسال نه، سالهای قبل، حاج آقا، بفرمایید! دعای قربانی چیست؟ گفتم: دعای قربانی این است که کبابی‌هایش را برای خودت بر نداری. بگویی: کله پاچه برای فردا صبح و سیراب و شیردان برای پس فردا عصر، این هم به احمد آقا بده شوهر خواهر ماست. این هم برادر زن ماست. این رفیق ماست. این چه چیزی قربان شد؟ قربانی یعنی گوسفند را نیم کیلو نیم کیلو بکن، لب در بایست هرکس آمد به او بده. گزینش نکن، این را به او بده و این را به او نده. بله، مگر اینکه فقیر باشد، آدم فقیر را گزینش کند. اما اگر بخواهد به افراد بدهد، اینکه دنبال هوس‌های خودت شد. خیلی از کارهایی که ما می‌کنیم چون هوس درونش است قبول نمی‌شود. همه در راه خدا، این را حتماً بارها شنیده‌اید. شنیدن آسان است ولی عمل کردن مشکل است.

اگر شما نماز می‌خوانی بروی صف اول بایستی که دوربین نشانت بدهد، نماز باطل است. اگر اول وقت نماز بخوانی که بگویند: فلانی نمازش را اول خواند، نماز باطل است. اگر یکی از واجبات برای غیر خدا باشد، یکی از مستحبات برای غیر خدا باشد. قیافه‌ای که به خودت می‌گیری برای غیر خدا باشد، نماز باطل است. این شهادت در تاریخ زیاد بوده است. در تاریخ داریم آدم‌هایی بودند «قتیل الحمار» به آن می‌گفتند: شهید راه خر. گفتند: چرا این لقب را دادی؟ گفتند: در جبهه نگاهش به خر افتاد و گفت: این خر خوبی است بروم صاحبش را بکشم و خر او را غنیمت بگیرم. رفت ولی نتوانست بکشد. او این را کشت. شهید شد ولی ... درسی که می‌خوانیم، منبری که بنده می‌روم، بنده اخلاص دارم. بعضی وقت‌ها آدم فکر می‌کند اگر پول نگیرد اخلاص دارد. نه، ممکن است پول نگیرد ولی پز می‌دهد. مرا می‌بینی پول نمی‌گیرم. مرا می‌بینی پول نمی‌گیرم! پول نمی‌گیری ولی با همین پول نگرفتن پز می‌دهی و این اخلاص نیست. اینکه انسان اخلاص ... سه تا نان اهل بیت دادند به یتیم و مسکین، یک سوره «هل أتی» آمد. سه تا نان، یک سوره «هل أتی» آمد برای سه تا نان؟ چون نان خیلی‌ها به افراد می‌دهند، این اخلاص.

زنگ می‌زند آقا بفرمایید. جنابعالی! من یک کار با ایشان دارم. ایشان در جلسه هستند. آقا یک دقیقه هم نمی‌توانند؟ خیر نمی‌توانند. بعد می‌گوییم: من قرائتی هستم. سلام علیکم! گوشی گوشی... این در اداره‌ها و بازار و هر جا می‌روی اینطور است. باید ببینیم اسلام چه می‌گوید؟ اگر ده تا مرجع تقلید، صد تا، صد تا که نداریم. فرض کنید یک مسجد صد تا آیت الله العظمی بهجت درونش است. یک مسجد دیگر 101 نفر درونش است منتهی 101 نفر آدم گمنام، یک کارگر ساده، شما در خیابان هستی برویم آن مسجدی که صد تا آیت العظمی درونش نماز می‌خواند یا آن مسجدی که 101 نفر آدم عادی؟ اسلام می‌گوید: برو مسجد صاحب عادی. چون در نماز جماعت آن مسجدی که جمعیت بیشتر است، ارزش دارد. ولو آنها همه آیت الله العظمی هستند و این هم کارگر ساده است. آن مسجد کارگر ساده ثوابش بیشتر است. در کربلا هر چه بود یقین، وقف، اخلاص، تمام کمالاتی که در قرآن است اوجش در کربلا بود. آشنایی با کمالات مهم است و ما می‌توانیم کارهایمان را رنگ الهی بدهیم. آب که به صورت می‌زنی قصد وضو کن. وقت خواب خواستی وضو بگیری و بخوابی تا صبح هم خوابیدی ثواب عبادت داری، عجب! ما می‌توانیم نیت‌هایمان «و وَفَّرْ نِيتِي... و وَفَّرْ نِيتِي...» «الهی بلغ بایمانی» شما پولت کم است اما نیت که کم نیست. ما می‌توانیم در نیت... باز فکر کنیم. یعنی خیر را برای همه بخواهیم. اگر هشدار می‌دهیم برای همه باشد. به همه مستضعفین دنیا دعا کنیم. به هر حال در کربلا این امتیازات بود. فداکاری و وفاداری حد اعلاء. کربلا یک چنین صحنه‌ای است. همه کمالات بود آن هم در اوجش بود. همه کمالات بود آن هم در اعلی درجه بود. شما خواسته باشی حضرت علی را بشناسی، حضرت علی بعضی شب‌ها یا شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خواند. هزار رکعت نماز با توجه! ما در کل عمرمان یک رکعت نماز با توجه نداریم. حضرت علی صدها کمال داشت. یکی از کمالاتش نمازش بود و یک شب هزار رکعت نماز با توجه می‌خواند، ما کل عمرمان یک رکعت نماز با توجه نداریم. آدم وقتی مقایسه می‌کند، می‌بیند آنها کجا هستند و ما کجا هستیم. کافی است...

«والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته»